

## ترجمه مجدد

# بررسی تطبیقی دو ترجمه از کتاب تاریخچه نقد ادبی، اثر ورنون هال

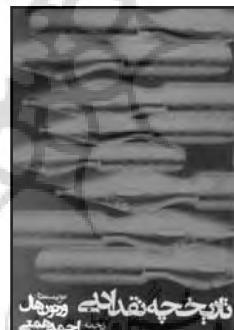
سیده فاطمه موسوی

تاریخچه نقد ادبی در ۳۳ بخش، با روشی تحلیلی به بررسی آراء افراد، آیین‌ها، جنبش‌ها و گرایش‌های ادبی در اروپا (انگلیس، فرانسه، آلمان و روسیه، آمریکا) پرداخته است. کتاب اولین بار به زبان انگلیسی در سال ۱۹۶۳ در لندن به چاپ رسیده است. ورنون هال، مؤلف این کتاب، استاد تاریخ نقد ادبی دانشگاه دارتموث بوده و کتاب حاضر، که جان سال‌های تدریس اوست، را نیز برای مطالعه دانشجویان نوشته است. از همین قلم کتاب‌های دیگری نظیر نقد ادبی: افلاطون تا جاسون (۱۹۷۰)، نقد ادبی دوره رنسانس: مطالعه بافت سیاسی (۱۹۵۹) را نیز می‌توان نام برد.

از احمد همتی ترجمه‌های دیگری نیز موجود است که می‌توان به ترجمه گزیده اشعار ویلیام وردزورث و دستکش‌های طلایی (۱۲ داستان از ۱۲ نویسنده زن آمریکایی) اشاره کرد. ترجمه تاریخچه نقد ادبی به متن بسیار وفادار است؛ تا آنجا که گویی در برخی جملات، حتی به ساختارهای زبان اصلی متن نیز وفادار باقی مانده است. از همین روست که گاهی فهم برخی از جملات متن که در زبان اولیه خود کمی هم ادبی بوده است، مشکل می‌نماید. مترجم مقدمه‌ای بر کتاب ننوشته و تنها به زیرنویس‌های پراکنده خود در توضیح اشخاص، کتاب‌ها و معرفی ترجمه آنها بسنده کرده است، که در همین موارد نیز بسیار راهگشاست.

مؤلف در مقدمه کوتاه خود درباره اینکه چرا به بررسی آراء گذشتگان پرداخته است، چنین می‌نویسد:

«اصول انتقادی گذشته، چه در تمامی اعصار هم معتبر باشد چه نباشد، این حقیقت که در روزگار خود درست پنداشته شده‌اند، قالب و محتوای شاهکارهای بومی بی‌شماری را رقم زده است. از



کتاب تاریخچه نقد ادبی، نوشته ورنون هال، کتابی مختصر درباره روند تحولات نقد ادبی است. این کتاب تا کنون چند بار به فارسی ترجمه شده است. در این مقاله، پس از نگاهی گذرا به مطالب کتاب، دو ترجمه از این کتاب برررسی و مقایسه شده‌اند. نویسنده بخش‌هایی از دو کتاب را با هم مقایسه کرده و قوت و ضعف هر کدام را یادآور شده است.



این رو، شناخت دستاوردهای نویسندگان غالباً در گرو آشنایی با اصول انتقادی‌ای است که آنان و معاصرینشان به‌مثابه بنیان هنر می‌پذیرفته‌اند» (ص ۵).

البته حال بر آن است که در این رساله تنها به «ارائه طرحی از جریان پرنشیب و فراز نظرات ادبی» (ص ۶) بپردازد و به منظور حفظ ایجاز و وضوح، بحث از هر منتقد را به «یک یا دو مقاله بسیار مهم وی محدود» (ص ۶) می‌کند. او با افلاطون آغاز می‌کند؛ زیرا معتقد است که قبل از افلاطون، «نقد ادبی واقعی، به معنای نظریه ادبی، وجود نداشته ... حتی ارزیابی‌های درخشانی هم که آریستوفان در کمدی‌های خود ارائه کرده است، بیشتر عملی است تا نظری» (ص ۹). با این حال، آرزو کرده است که از جای دیگری آغاز می‌کرد؛ زیرا «افلاطون دشمن شعر بود» (ص ۹) و سپس به شرح اتهامات افلاطون به شعر می‌پردازد. در بخش بعد، مؤلف فوراً پاسخ‌های ارسطو، شاگرد پرافتخار افلاطون، را ارائه می‌کند. البته مؤلف در چند جمله کوتاه یادآوری می‌کند که در روزگار ارسطو، «مسائل سیاسی و اجتماعی، دیگر از آن فوریت روزگار افلاطون برخوردار نبودند و این به ارسطو اجازه می‌داد تا با فراغت بیشتری به مسائلی بپردازد که آموزگارش را برآشفته ساخته بود» (ص ۱۶). سپس مؤلف با اشاره به اینکه، بعداً دریافت‌های ارسطو به صورت قانون‌هایی خشک درآمده است، او را در این باره بی‌تقصیر دانسته و روش وی را شماتت‌سازی که «معیارهای مطلق وضع کرده و می‌کوشند آثار هنری را با آنها مطابقت دهند» (ص ۱۷) می‌خواند. در بخش بعد، نظریات نقد ادبی را در دنیای جدید رم و نوشته‌های هوراس بررسی می‌کنیم. او که خود از نزدیکان آگوست، نخستین امپراتور رم، بود، توانست با تفسیر و استناد به ارسطو، قوانینی را برای هنر گردآوری و برای اجرا در سراسر امپراتوری آماده کند. این سیر با منتقدی پالمیریایی به نام لانگینوس، که هویتی مبهم دارد، ادامه می‌یابد. مؤلف این منتقد را «نه تنها اولین منتقد رمانتیک، بلکه نخستین منتقد تطبیقی نیز» (ص ۲۸) دانسته است.

پس از آن، با داتنه در قرون وسطا ادامه می‌دهد و معتقد است که در چنین کتاب کوچکی در باب نقد ادبی، تنها می‌توان برای او از میان دیگر منتقدان عصر باستان جایی یافت. به نظر مؤلف، «در فاصله بین داتنه و بوکاچو، روحیات انسان‌ها دگرگون شده و فرهنگ کلاسیک به مثابه چیزی فی‌نفسه ارزشمند، مجدداً مورد توجه قرار گرفته است» (ص ۴۱). بوکاچو شعر را از حمله متکلمینی که آن را الهیات می‌دانستند، می‌رهاند و با دید کل‌نگرانه خود، که از نیاکانی چون یونانیان باستان به وام گرفته است، ادبیات را دوباره توصیف می‌کند.

منتقدان دوران نوزایی (رنسانس قرن شانزدهم) را مؤلف در بخشی مجزا و به طور کلی بررسی می‌کند. به هر حال، نقد ادبی در عصر نوزایی «رنگ اوضاع اجتماعی دوره خود را داشت» (ص ۶۹). پس با تغییر احوال اجتماعی، باید منتظر باشیم که در این گونه نقد نیز تغییراتی ایجاد شود. در دوران حکومت مشترک‌المنافع انگلستان، جان

میلتون در لندن و دینونت و هابز در پاریس توانستند نظریه‌های ادبی خود را به صورتی مدون به رشته تحریر درآورند. این سه در خصومت با طبقات فرودست جامعه و اعتقاد به شاعران آموزگار، مشترک بودند. معیار میلتون در ارزیابی اشعار، اخلاقیات و نیکی آمیخته به آن بود؛ در حالی که برای دیوننت و هابز «جای الهام را خرد و جای تخیل را خیال‌پردازی» (ص ۷۶) می‌گیرد و اعتقادشان برای سرودن شعر، تأسی از قوانین است. این اعتقاد به تأسی از قوانین در پردازش اشعار، در بوالو، شاعر نئوکلاسیک فرانسه به اوج خود رسید؛ تا آنجا که او توانست این قوانین را مدون کند. این قوانین توسط شاعران و منتقدان دیگر، نظیر درایدن و پوپ، پی‌گیری شد. درایدن برای اولین بار در انگلستان نظریات مختلف درباره شعر را بررسی و از شعر انگلیسی دفاع نمود و از این رو «پدر نقد انگلستان» نام گرفت. در حالی که پوپ بیشتر به بوالو وفادار بود و گفتار در باب نقد او توانست استقراری تام در نهضت نئوکلاسیک انگلستان بیابد. در پایان این نهضت، نظریات دکتر ساموئل جانسون بررسی می‌شود، که کم و بیش به نظریات پوپ و درایدن نزدیک است.

در عکس‌العمل به نظریات قانون‌گرایانه و سخت‌گیرانه نئوکلاسیک‌ها، بخش بعدی به بررسی نظریات رمانتیک ویلیام وردزورث و ساموئل تایلر کالریج می‌پردازد. مؤلف که نظریات ادبی در اروپا را به خوبی به همراه اوضاع اجتماعی و سیاسی روز مطرح می‌کند، با توضیحاتی درباره انقلاب کبیر فرانسه، به ارائه نظریات رمانتیک‌های انگلیسی می‌پردازد. مؤلف در این بخش، از مقدمه‌ای که این دو به چکامه‌های غنایی نوشته‌اند و نیز سیره ادبی کالریج بهره برده است. در بخش‌های بعدی، حال به بررسی آراء یک رمانتیک فرانسوی (هوگو) و یک منتقد رمانتیک آلمانی (گوته) و مقایسه کوتاهی میان آراء آنها و رمانتیک‌های انگلیسی می‌پردازد.

رمانتیسم امریکایی با بررسی آراء والت ویتمن در بر گهای علف ادامه می‌آید. سنت بو و نظریاتش، که «تمامی معیارهای مجرد را، چه جدید و چه قدیمی، زیاده‌بازدارنده می‌داند» (ص ۱۲۵)، و سپس عکس‌العمل تن به سنت بو در ستایش روش علمی در بررسی ادبیات می‌آید. پس از آن، گزارش آراء ماتئو آرنولد را می‌خوانیم که سعی کرد از ادبیات به عنوان دین و برای بهبود اجتماع استفاده کند. شاید تا به‌خجته نقد ادبی تنها کتابی است که می‌توان در آن برای ماتئو آرنولد و ویلیام دین هاولز جایی در کنار یکدیگر یافت؛ زیرا برای آرنولد معاندی بزرگ‌تر از هاولز وجود ندارد. در بخشی که به تحلیل نظریات هاولز اختصاص دارد، می‌خوانیم که او دوستدار ادبیات معاصر است و همه آثار کلاسیک را مانند سرایندهانشان مرده می‌داند.

مؤلف طبیعت‌گرایی قرن نوزدهم را، چنان که انتظار می‌رود، با بیان آراء امیل زولا، و نقد تأثرگرایانه را با آناتول فرانس معرفی می‌کند. فردینان برونتیر نیز که به نقد ادبیات از طریق نظریه تکامل می‌پرداخت، پس از آن، زمینه را برای بررسی داروین‌گرایی در ادبیات آماده ساخت. تولستوی و نفی هنر، آیین مارکس و تأثیر آن در ادبیات،

نظریات فلسفی برگسون، علم زیبایی‌شناسی کروچه، آیین فروید و ادبیات، نقد نو در آثار آ. ای. ریچاردز، کهن‌گرایی تی. اس. الیوت، و در آخر، نقد نو، موضوعات بخش‌های دیگر این کتاب هستند. این کتاب، چنان که گفته شد، نمایه‌هایی از اشخاص، مقالات، کتب و نشریات هم دارد که در پژوهش بسیار مفید خواهد بود. گرچه این کتاب سال‌ها پیش تدوین شده است و جای پژوهش‌های بیشتر را دارد، اما هنوز هم برای بررسی سیر تاریخی نقد ادبی غرب از آغاز تا نقد نو، می‌توان به آن رجوع کرد.

ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب چاپ شده است؛ اما در بازار امروز کتاب هیچ کدام عرضه نمی‌شوند و برای مطالعه این کتاب معمولاً از همین ترجمه استفاده می‌شود. یکی از دو ترجمه دیگر را که انتشارات رهنما با ترجمه آقایان هادی آقاجانی، محمد فروزانی و فرید پروانه در همان سال به چاپ رسانده است، هنوز در برخی کتابخانه‌های تهران یا برخی شهرستان‌ها یافته می‌شود.

این نسخه حاوی مقدمه مترجمان و واژه‌نامه از انگلیسی به فارسی است و ۲۳۲ صفحه دارد. بخش‌هایی از کتاب که درباره نقد دوره قدیم است را آقاجانی، دوره میانه را فروزانی و قرن نوزدهم و بیستم و تهیه واژه‌نامه را آقای پروانه به عهده گرفته‌اند. مترجمان، که ظاهراً به تدریس ادبیات انگلیسی در دانشگاه مشغولند، ترجمه کتاب را در سال ۱۳۷۶ و برای استفاده دانشجویان آغاز کرده‌اند. ترجمه‌ها به زیرنویس‌های توصیفی کوتاهی آراسته است که مترجم در برابر اسامی خاص آورده است.

در مقایسه این نسخه با ترجمه قبل، می‌توان به چاپ بهتر انتشارات روزنه و البته زبان شیواتر احمد همتی اشاره کرد. هرچند که مترجمان انتشارات رهنما به متن وفادارترند، ساختار جمله‌هایشان رنگ ترجمه دارد و گاهی حتی مفهوم جمله را به خوبی منتقل نمی‌کند. برای مقایسه بهتر، به چند مثال توجه کنیم:

ترجمه اول، ص ۹: «...حتی ارزیابی‌های درخشان هم که آریستوفان در کمدی‌های خود ارائه کرده، بیشتر عملی است تا نظری...».

ترجمه دوم، ص ۱۱: «...حتی تحلیل‌های جالبی که آریستوفانز در کمدی‌های خود ارائه داد، بیشتر نظری بود تا کاربردی...».

همان‌طور که مشاهده می‌کنیم، در ترجمه دوم، از زمان گذشته ساده برای افعال استفاده شده است؛ حال آنکه در فارسی برای گزارش چنین آرائی، از ماضی نقلی استفاده می‌کنیم. همچنین مترجم دوم مفهوم جمله را، در عبارتی که زیر آن خط کشیده شده، اشتباه آورده است. نکته درخور ذکر دیگر این است که در فارسی، اسامی خاص با تلفظ آنها در زبان فرانسه رایج‌تر است و در نتیجه، ترجمه اول، از این حیث نیز روان‌تر از ترجمه دوم است.

در همان صفحه، جای دیگر، مترجم اول آورده است: «افلاطون، مانند تولستوی در روزگاران بعد، دریافت که به خاطر کشف چیزی که به گمان او والاتر بود، باید هنر را رها کند...».

در ترجمه دوم نیز در همان صفحه آمده است: «همان‌گونه که تولستوی بعدها درمی‌یابد، افلاطون معتقد بود که باید هنر خود را عرضه نماید؛ زیرا موفق به کشف چیزی شده که والاتر است...».

در اینجا ترجمه اول که مفهوم را بهتر می‌رساند نیز دچار اشکال شده است؛ زیرا که افلاطون قرن‌ها پیش از تولستوی می‌زیسته است و باید گفت: «تولستوی نیز مانند افلاطون...». ترجمه دوم در این عبارت صحیح است؛ هرچند که بقیه جمله در آن اشتباه است و ترجمه اول صحیح‌تر آمده است.

در ترجمه اول، ص ۱۹۸ می‌خوانیم: «برای راه بردن زندگی خود، باید انگیزه‌هایمان را سامان دهیم تا اهم آنها به مقصود برسند. این مسئله ارزش است. چگونه می‌توانیم سامان انگیزه‌ها را از یکدیگر تمییز دهیم؟ کدامیک از ارزش بیشتر یا کمتری برخوردار است؟»

همین متن در ترجمه دوم، چنین می‌آید: «برای اجرا و هدایت زندگی‌مان، باید تکنه‌های خود را آنقدر سازمان دهیم تا اکثر آنها به موفقیت دست یابند. در اینجا مسئله ارزش مطرح می‌شود. چگونه می‌توان بین سازمان‌های تکنه‌ها تمایز قائل شد؟ کدامیک بیشترین یا کمترین ارزش را اراده خواهند کرد؟»

روشن است که ترجمه اول، با به‌کارگیری کلمات آشنا، «انگیزه» در مقابل «تکنه» در ترجمه دوم و «سامان» دادن انگیزه‌ها در مقابل «سازمان» دادن آنها، ترجمه روان‌تر و فهمیدنی‌تری به دست می‌دهد. ترجمه اول در بخش مربوط به آراء تی. اس. الیوت (ص ۲۰۲) چنین است: «او خود را از لحاظ ادبی، کهن‌گرا، در سیاست سلطنت‌طلب و از حیث مذهب، کاتولیک پیرو کلیسای انگلستان توصیف کرده است.»

در ترجمه دوم (ص ۲۱۵) این متن این‌گونه است: «او خود را چنین توصیف می‌کند: یک کلاسیک در ادبیات، یک سلطنت‌طلب در سیاست و یک انگلوکاتولیک در مذهب.»

ترجمه اول از ترجمه دوم که الیوت را کلاسیک خوانده است، بسیار بهتر است؛ حال آنکه این صفت تنها برای آثار به کار می‌رود و نه افراد. در متن دوم ساختار انگلیسی جملات نمودار است؛ زیرا همان‌طور که می‌دانیم در انگلیسی قبل از اسم باید حتماً حرف تعریفی (معین یا نامعین) بیاید، حال آنکه در فارسی چنین قاعده‌ای وجود ندارد و به همین دلیل می‌توان در ترجمه، مانند ترجمه اول، این حروف را حذف کرد و لازم نیست بگوییم: «یک سلطنت‌طلب در سیاست»؛ بلکه مانند متن اول «در سیاست سلطنت‌طلب» صحیح است.

همان‌طور که دیدیم، ترجمه اول روان‌تر، صحیح‌تر و به زبان فارسی نزدیک‌تر است، هرچند که هنوز هم خالی از اشکال نیست. ترجمه دیگری نیز از آقای مجتبی عبدالله‌نژاد، توسط نشر ترانه (مشهد) چاپ شده که حتی در کتابخانه ملی موجود نیست و به همین علت نگارنده این سطور نتوانسته است به بررسی و مقایسه آن بپردازد و امیدوار است این ترجمه که چند سال پس از دو ترجمه قبل به چاپ رسیده است با بهره‌گیری از تجربیات مترجمان قبلی توانسته باشد ترجمه روان‌تر و درست‌تری در اختیار علاقه‌مندان